

چرا مردم برای نخستین بار نشریه "شلمچه" را خریدند؟

آیت الله منتظری ۱۰ سال پیش این حقایق را گفت:

شلمچه: شما در پاسخ به سئوالات ستاد دهه فجر در تاریخ دوم دیماه ۶۷ نوشتید که:

هدف های انقلاب را فراموش کردید!

«... در انقلاب ما، چون هدف پیاده شدن موازین اسلامی و ضوابط دینی و اخلاقی و حفظ حرمت ها و حفظ حقوق محرومین بود و پشتوانه آن نیز ایمان و اعتماد مردم و هماهنگی همه افشار ملت بود، اگر همان هدف تعقیب می شد، و همان ایمان و اعتماد مردم و هماهنگی آنان حفظ می شد، به یقین انقلاب مسیر خود را طی می کرد و روز به روز شکوفاتر می شد، ولی متأسفانه، ما به جای عمل و حفظ ارزش ها، بیشتر شعار دادیم و به جای بها دادن به مردم و حفظ آنان در صحنه، روز به روز، نیروی عاقل و فعال آنان را ناراضی و منزوی و از صحنه کنار زدیم و قهراً کارمان به جایی رسید که برای حفظ خود، ناچار باید عملاً بر خلاف شعارهای اولیه خود قدم برداریم و همه ارزش ها را فراموش کنیم!

در جنگ اشتباه کردید!

شلمچه: شما نبردید که نظام را در جنگ تحمیلی شکست خورده قلمداد کردید و در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ خود گفتید:

«... ما جنگ را طی کردیم ولی چقدر نیرو از ما گرفتید... چه شهرهایی از ما خراب شد، اینها را حساب کنید و بعد ببینید اگر اشتباهی کرده ایم، اینها توبه دارد و باید توبه کرد. اقلاً باید متناسب شد که بعد دیگر انجام ندهیم... و اینکه ما به آرزوهایمان نرسیده ایم، اما بی جهت جشن بگیریم و این همه خانواده های شهدا اعتراض بکنند، اینها درست نیست.»

شلمچه: در سخنرانی دوم بهمن سال ۶۷ خود گفتید:

«... ما در این مدت شعارهایی دادیم که غلط بوده است. خیلی شعارها دادیم که ما را در دنیا منزوی کرد. مردم دنیا را به ما بدبین کرد و هیچ لزومی هم نداشت. راه عاقلانه تری داشته اما سرمان را پائین انداختیم، هر کدام گفتیم که همین است و بعد فهمیدیم اشتباه کرده ایم. باید بفهمیم که اشتباه کرده ایم.»

شلمچه: شما آئینه تمام نمای مواضع لیبرال ها، منافقین، میثمی ها، پیمان ها شدید و در پاسخ به ستاد دهه فجر، دوم دیماه ۶۷ نوشتید:

«... متأسفانه شیوه های غلط مدیریت کشور و نبودن کارها معمولاً به دست اهلش، و افراط و تفریط ها و خود محوری ها و انحصار طلبی ها و خط بازیها و گروه گرایی ها و حق کشی ها و بی عدالتی ها و بی اعتنائی به مردم و ارزش های اصیل انقلاب، تاکنون بیشترین ضربه را به انقلاب زده است.»

شلمچه: شما در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ گفتید:

«... مسئولین ما حساب کنند که ما در اول انقلاب چه داشته ایم و حالا به کجا رسیده ایم. اگر اشتباهاتی داشته ایم، اشتباهمان را جبران کنیم. ما خیلی جاها لجبازی کردیم، بی زودریاستی خیلی جاها گوش به حرف نداده ایم، خیلی افراد عاقل تذکر می دادند، در روزنامه ها، در رادیو و تلویزیون، در اعلامیه های داخل و خارج می آمدند راهنمایی می کردند، وساطت می کردند، ما می گفتیم نخیر، ما همین طوریم. سرمان را پائین انداخته بودیم تا گاو و ماهی باید برویم، خیلی خوب؛ آنوقت توجه نداشتیم، حالا که توجه پیدا کرده ایم، یک چیزهایی که قابل جبران است، جبران کنیم و مواظب باشیم این حالت لجباعت و گوش نکردن به حرف دیگران و گوش نکردن به نصیحت ها، خود

نشریه "شلمچه"، که با حمایت روحانیت مبارز، شورای نگهبان، سازمان زندان ها، بنیاد مستضعفان و شورای تبلیغات اسلامی و با کمک مالی و چاپی حزب "مرتله اسلامی" در تهران منتشر می شود، شماره بیست و یکم خود را با این عنوان بزرگ منتشر ساخت: «آقای منتظری! تو کمر امام را شکستی» و سپس در چند تیرت کوچکتر نوشت: منتظری محاکمه خواهد شد. مایلی کهن قربانی یک توطئه سیاسی ورزشی شد! به بهانه جشن فوتبالی ناموس مردم را در خیابان رقصاندند! در همین شماره، عکسهائی با عنوان "فتح لانه جاسوسی دوم" از اشغال خانه آیت الله منتظری، توسط داور دسته ای که "شلمچه" سخنگوی آنهاست منتشر شده است.

این شماره "شلمچه" را مردم برخلاف تمام شماره های گذشته این نشریه خریدند! به گونه ای که نایاب شد. "شلمچه" که شباهت بسیار به "پیام دانشجوی بسیجی" در نخستین شماره هایش دارد، در این شماره خورد، چندین صفحه را به نقل نامه ها و سخنان آیت الله منتظری در سال ۶۷ و ۶۸ و مقابله اش با نظرات و عملکردهای آیت الله خمینی اختصاص داده است و دلیل نایابی و فروش رفتن همه شماره های آن را باید در انتشار همین اسناد جستجو کرد! در محافل مطبوعاتی ایران، بریزه مطبوعات ورزشی ایران، گفته می شود، اشتباه بزرگ هدایت کنندگان "شلمچه" آن بود که مطلبی را درباره سرپرست منفور و برکنار شده تیم ملی فوتبال و ستیز با جشن ملی مردم، در کنار اسناد مربوط به مکاتبات و سخنان آیت الله منتظری منتشر ساختند. این اشتباه تاکتیکی باعث شد، تا بسیاری از جوانان ایران، که سالهای دهه ۶۰ را بخاطر نمی آورند، با آیت الله منتظری، برای نخستین بار آشنا شوند. این آشنائی از طریق نشریه ای مانند "شلمچه"، بعنوان نشریه ای هتاک و منتقد به آیت الله منتظری، همانقدر توجه نسل جوان را نسبت به این روحانی حقیقت گر و آزادیخواه جلب کرده است که نفرت از موضعگیری های جناح بازنده انتخابات ریاست جمهوری و حامل "شلمچه" را تشدید کرده است.

بدین ترتیب، طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری، که نمی توانستند میزان نفرت و بی اعتمادی مردم را نسبت به خردشان حدس بزنند، با هر کس که به ستیز بر می خیزند و با هر فردی که دشمنی می کنند، عملاً او را به پرچم نسل جوان و آن بیست و یک میلیون نفری تبدیل می کنند که در انتخابات اخیر به محمد خاتمی رای دادند. (بتاریخ زمزمه ها، در مطبوعات ایران پیرامون تقلب در شمارش آرا، و رای واقعی خاتمی بالا می گیرد. گفته می شود، تعداد رای دهندگان به ری ۲۵ میلیون بوده است، که چهار میلیون آن به نام ناطق نوری خوانده شده است.)

"شلمچه"، نامه ها و موضعگیری های آیت الله منتظری را با سانوسر اشارات مستقیم او به کشتار و قتل عام زندانیان سیاسی، توصیه آیت الله منتظری به آیت الله خمینی برای "توبه" نسبت به اشتباهاتی که در جنگ مرتکب شد و توصیه به جلوگیری از کشتار زندانیان منتشر ساخته است. این نشریه تلاش بسیار کرده است، تا با استناد به نامه های آیت الله خمینی و تحریف آنها، آیت الله منتظری را فردی ساده لوح معرفی کند که تحت تاثیر این و آن موضعگیری می کند، سیاست نمی داند و فتنه گر است! اما حتی همان گزیده های سخنان و نامه های آیت الله منتظری که در "شلمچه" منتشر شده، کافی است، تا نشان دهد، آیت الله منتظری بر خلاف تمام کوشش های طرد شدگان مردم و خائنین به انقلاب بهمن، فردی ثابت قدم، جسور، حقیقت گو و معتقد به آرمانهایش است و بر سر اعتقادش با کسی معامله نمی کند؛ حتی با آیت الله خمینی!

آنچه که او در نامه ها و موضعگیری هایش در سال ۶۷ و ۶۸ مطرح کرده، در واقع همان واقعیاتی است، که انگیزه مردم برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری اخیر شد! همه آنچه که او در نامه ها و موضعگیری هایش، در سالهای ۶۷ و ۶۸ مطرح کرده، امروز در ابعادی دهها میلیونی، مشکل و خواست مردم ایران است. بازندگان انتخابات بر این تصورند که با حذف و حتی تابودی آیت الله منتظری، بر یکی از مشکلات بزرگ خود غلبه خواهند کرد، غافل از آنکه بحران عمومی در جمهوری اسلامی، در صورت سرکوب نشدن جبهه ارتجاع-بازار، با آیت الله منتظری و بدون آیت الله منتظری باقی خواهد ماند و جنبش مردم رهبران و سخنگویان جدید خود را خواهد یافت!

آنچه را که در زیر می خوانید، برگرفته شده، از گزارش چهار صفحه ای "شلمچه" درباره موضعگیری های آیت الله منتظری است، که در ایران، بعنوان سندی معتبر از واقع بینی و شجاعت در بیان واقعیات دست به دست می شود:

گرچه می دانم که این کار را خواهید کرد، به تاریخ بیست و پنجم فروردین ۶۸ نوشتید:

«... و هر چند برای حضرتعالی خواندن نامه من بسیار تلخ است، ولی اجازه دهید... چند دقیقه وقت شما را اشغال کنم. اینان انتظار دارند من درک و فهم خود را کنار بگذارم و تسلیم جوسازیها شوم. آیا این صحیح بود که با بزرگ کردن بافته ها و القانات برای رهبر معظم ذهنیت درست کنند که موجب ناراحتی شدید ایشان گردد.»

شلمچه: و در تاریخ یازدهم دیماه ۶۸ در سخنرانی خود بی شرمانه گفتید:

«... من به سهم خود فرضا از غیبت ها و اهانت ها بگذرم، ولی از تهمت ها و اشاعه اکاذیب هرگز نمی گذرم.»

سه رویداد مهم

در کدام شرایط روحی و جسمی به آیت
اللّه خمینی تحمیل شد؟

نشریه "شلمچه" در همین شماره خود و با هدف پرونده سازی برای وزیر کشور "عبدا لله نوری"، بخش هایی از نطق او را پس از درگذشت آیت الله خمینی منتشر کرده است. انتشار این سخنان عبدا لله نوری خود سند دیگری است، دال بر اینکه آیت الله خمینی در ماه های آخر حیات خویش، دارای روحیه ای درهم شکسته بوده است. هاشمی رفسنجانی نیز در نماز جمعه اخیر خود و در تشریح رویدادهای آستانه درگذشت آیت الله خمینی و عزل آیت الله منتظری گفت، که وضع جسمی آیت الله خمینی به گونه ای بود، که دکترها در بدن او رادار کار گذاشته بودند تا اگر در دستشویی و یا حمام حال او به گونه دیگری شد، فوراً با خبر شوند. ظاهراً فشارهای حکومتیان برای گرفتن حکم پایان جنگ از وی، تا پیش از درگذشتش، چنان ضربه روحی به وی بوده، که پیوسته می گریسته است. حکم مربوط به محاکمه دوباره زندانیان سرموضع را در چنین حال روحی و جسمی از آیت الله خمینی گرفتند، نامه اعتراضی آیت الله منتظری خطاب به آیت الله خمینی و مخالفت با کشتار زندانیان سیاسی در چنین حال روحی و جسمی بدست او رسید، حکم برکنار آیت الله منتظری از جانشینی نیز در همین ماه ها و روزها به امضای آیت الله خمینی رسانده شد، مجلس خبرگان، برای تجدید نظر در قانون اساسی و حذف ضرورت مرجعیت از رهبری نیز در همین ماه ها به آیت الله خمینی تحمیل شد. در مجموع، همانگونه که راه توده در تحلیل اوضاع ایران در ماه های پایانی حیات آیت الله خمینی متذکر شد، جمهوری اسلامی در ماه های پایانی حیات آیت الله خمینی شاهد یک سلسله رویدادهای بسیار مهم بود، که بعداً تاثیر مستقیم بر روند رویدادها در ایران برجای گذاشت. (این تحلیل را بصورت مستقل در این گزارش می خوانید)

شاهد بزرگی که امروز می توانست زبان باز کند و حقایق را دربارۀ این دوران بر زبان آورد، یعنی احمد خمینی، ناگهان و با تمام اسرارش به زیر خاک فرستاده شد.

آنچه را "شلمچه"، بی خبر و با هدفی دیگر از سخنان عبدا لله نوری منتشر کرده است، سند دیگری است، برای بررسی تاریخ این دوره از حیات آیت الله خمینی و نقش بسیار مهمی که اطرافیان و بویژه صاحبان امروری ارکان قدرت در جمهوری اسلامی ایفاء کردند. همین صاحبان قدرت و بویژه طیف طرد شده در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، اینگونه تبلیغ می کنند که جمله نقل شده از آیت الله خمینی "گرم شکست" مربوط به مخالفت های آیت الله منتظری با تصمیمات او در این دوران است. اما سخنان عبدا لله نوری، کاملاً نشان می دهد که گریستن ها و روحیه درهم شکسته آیت الله خمینی و آن جمله ای که از او نقل می کنند، مربوط به قبول پایان جنگ است و نه برکناری آیت الله منتظری!

محورهای، کنار زدن نیروهای خوب، بی اعتنائی به نیروهای خوب، منزوی کردن افراد دلسوز، فشار آوردن به بعضی افراد لایق و... این کارها را بگذاریم کنار. اگر به اسلام و انقلاب و کشور علاقتمندید و می خواهید آن را حفظ کنید، باید نیروهایی که در بلبو انقلاب با هم بودند، هماهنگ و خوشبین و منسجم بنائید، افراد منزوی را به کار دعوت کنید تا مدیریت کشور دچار تحول شود... جای تأسف نیست که آنها بیایند تحلیل کنند کار دهساله ما را و ما که آن اجتماعات مردم و راهپیمائی های مردم، که فیثم هایش را در تلویزیون شما دیدید، یا هیچ دقت کرده اید، که در آن وقت چه روحیه ای در جامعه حکمفرما بود و چه عناصری در جامعه بودند و چه امکاناتی و چه منابع اقتصادی داشته ایم، ما چه چیزهایی داشته ایم، چه فداکاریهایی داشته ایم، ملت چه ایثاری و گذشتی داشته اند، یادتان هست؟...»

شلمچه: در مصاحبه با ستاد دهه فجر به تاریخ دوم دیماه ۶۷ با یاره سرانی گفتید:

«... از مسئولین انتظار می رود به این خطر بزرگ توجه نمایند و کاری نکنند، که نسل جوان از دست برود و بجای برسیم که اعتمادشان و ایمانشان بطور کلی به روحانیت و انقلاب و یا خدای ناکرده به اسلام از دست بدهند.»

زندانیان را نکشید!

شلمچه، نوشت: مگر شما نبودید که در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ خود گفتید:

«...باید یک تحولی پس از ده سال پیدا بشود. اشتباهات را جبران کنیم... و این راهش این است که اشتباهات جبران شود، به نیروها فرصت داده شود، افراد منزوی دعوت شوند، مدیریت کشور و چه از خارج... ما بجای اینکه به گذشته مان افتخار کنیم، که ما نیز که انقلاب کرده ایم، بله درست است، اما توانستیم انقلاب را حفظ کنیم؟ آیا اهداف انقلاب را پیاده کردیم؟... الان این کاری که از طرف رهبر انقلاب انجام شد که گروهها، غیر از آنها که قتل کرده اند، اینها عفو بشوند و آزاد بشوند. این کار بسیار متین و قابل تقدیر است، اما در نوشته رهبر انقلاب این بود که مسئولین با عواطف انسانی، اسلامی با اینها برخورد کنند. زندانیانی که آزادی می شوند باید جامعه آنها را جذب کند... فرمایش رهبر انقلاب را گوش دهید و آن اشتباهات گذشته و سختگیریهای گذشته نسبت به دانشجویان غلط بوده است و برای ما ضرر داشته است و این کارها را بگذارند کنار...»

شلمچه، بدون اشاره به قتل عام زندانیان سیاسی در شهریورماه سال ۶۷، بخشی از نامه تاریخی آیت الله منتظری خطاب به مسئولین وزارت اطلاعات و امنیت، که تدارک این قتل عام را فراهم می آوردند و اعتراض وی نسبت به این جنایت نوشت: شما در نامه مورخ ۲۴ مرداد ۶۷ خطاب به تنی چند از مسئولین قضائی و اطلاعاتی نوشتید:

«...من بیش از همه شما از منافقین ضربه خورده ام... اگر بنا بر انتقامجویی باشد، من بیشتر باید دنبال کنم... من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می گیرم...»

بازگشت ایرانیان مهاجر

شلمچه می نویسد: شما در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ خود گفتید:

«...موضوعی که من حدود چهار پنج سال است که خدمت رهبر انقلاب می رسم و عرض می کنم و به نظر من امری است لازم و ضروری، همه اینها که خارج هستند، نمی گویم همه صد در صد خوب هستند، اما از سه چهار میلیون افراد خارج، فرض می کنیم صد هزار، دویست هزار، سیصد هزار ضد انقلاب، ولی بقیه نیروهای خوبی هستند...»

شلمچه: آقای منتظری! شما در بازی خوردن از دشمن و اسباب دست آنان شدن، تا جانی پیش رفتید که در سخنرانی هفتم تیر سال ۶۷ خود گفتید:

«...آن روزها که دنیا به هم مربوط نبود و مردم واقعتاً ها را نمی دانستند، گذشت. مردم به رادیوهای خارج گوش می دهند، مسائل سیاسی و اجتماعی را تجزیه و تحلیل می کنند، چرا چیزهایی را که رادیوهای خارجی مربوط به دشمن می گویند و عیب هائی را که آنان می دانند و می گویند، خود نکویند.»

شلمچه: شما بی شرمانه در برابر امام و توصیه ها و نامه های ایشان که به شما توصیه کرد، به خطاهای خود اعتراف کنید، و چون فردی ساده لوح هستید، در مسائل سیاسی دخالت نکنید و برای من هم چیزی ننویسید،

آیت ا لله خمینی بی اراده می گریست!

در دام "ارتجاع" و "بازار"!

(با پایان جنگ، مرجعین و وابستگان انجمن حجتیه، که در تمام این مدت از نظار مخفی شده و از پشت پرده هدایت عملیات جنگ جنگ تا پیروزی را بر عهده داشتند، از مخفیگاه بیرون آمدند، تشکیلات علنی "رسالت" را سازمان دادند و آینده تقسیم قدرت را تدارک دیدند. با تغییراتی که در قانون اساسی داده شد، از یکسو نخست وزیر از قانون اساسی حذف شد و راه برای یک ریاست جمهوری قدرتمندتر هموار گردید و از سوی دیگر، با حذف شرط مربوط به "مجتهد جامع شرایط" بودن، از شرایط "ولایت فقیه" راه برای یک "ولایت فقیه" ضعیف تر، اما مطمئن و گوش به فرمان، گشوده شد. این تعادل انعکاسی بود از تناسبی که در آن زمان در درون صف نیروهای راست، یعنی گردانندگان واقعی جمهوری اسلامی وجود داشت.

برای بدست گرفتن بی قید و شرط زمان جمهوری اسلامی، راست گرایان از هر سو به رفع موانع مشغول بودند. با نزدیک شدن زمان مرگ آیت ا لله خمینی، فرصت ها دمدم تنگ تر می شد و لازم بود یک سلسله مسائل و موانع باقیمانده، که هنوز حاکمیت بی چون و چرای آنها را تهدید می کرد، هر چه سریع تر در زمان آیت ا لله خمینی بر طرف گردد. از همین رو در آخرین سال حیات آیت ا لله خمینی مجموعه نیروهای راست یک سلسله توطئه های بسیار جنایت کارانه را سازمان دادند، که تمام سرنوشت بعدی انقلاب را تحت الشعاع خود قرار داد. توطئه نخست، طرح کشتار وسیع زندانیان سیاسی بود، که به حق بزرگترین جنایت تاریخ معاصر ایران محسوب می شود. مسئله زندانیان از طریق پاک کردن صورت مسئله، در زمان آیت ا لله خمینی و به نام او انجام شده، به حساب "جنون" وی، بعلت شکست در جنگ گذاشته شد.

توطئه دیگر این دوران، عبارت بود از تلاش برای برداشتن تنها مانع و آخرین مانع باقی مانده در مقابل قدرت مطلقه راست، یعنی توطئه برکنار کردن آیت ا لله منتظری و بدین ترتیب آخرین امید جناح چپ جمهوری اسلامی بطور کلی از دست رفت و حاکمیت کامل ارتجاع در دوران پس از درگذشت آیت ا لله خمینی مسلم گردید. هرچند که مواضع آیت ا لله منتظری، با مواضع نیروهای چپ حاکمیت در همه زمینه ها، الزاما هماهنگی نداشت، اما در مورد نیروهای راست، مسئله هماهنگی نبود، بلکه مسئله تضاد کامل و قرار داشتن وی در نقطه مقابل خواست حاکمیت مطلقه راستگرایان بود.

توطئه دیگر آخرین سال حیات آیت ا لله خمینی، ایجاد بلوای تکفیر سلمان رشدی، نویسنده انگلیسی بود. دلائل این اقدام دارو دسته حجتیه تبدیل مبارزه اسلام انقلابی علیه اسلام آمریکایی که تکیه کلام آیت ا لله خمینی بود، به مبارزه میان اسلام و "دگراندیشی" بود....

(راه توده شماره ۲۴، آبان ماه ۱۳۷۳ - سخنی با همه توده ایها)

مملکت در دست کیست؟

آیت ا لله مشکینی، رئیس مجلس خبرگان رهبری و امام جمعه قم است. ظاهرا و برحسب این مسئولیت، او باید بداند قدرت واقعی در جمهوری اسلامی در دست کیست و سران مافیای اقتصادی سیاسی در کجا لانه کرده و چه می کنند؛ اما سخنان وی پس از حمله به خانه آیت ا لله منتظری نشان می دهد، که امثال او نیز از سوی این مافیا چندان به بازی گرفته نمی شوند. این جمع، تنها نقش سخنگو کارگزار مافیای حجتیه و سرمایه داری تجاری را برعهده دارند و تا وقتی محترم و عزیزند، که به این وظیفه خود خوب عمل کنند و پایشان را بیشتر از گلیمشان دراز نکنند. گمان بسیار می رود، که نقش و موقعیت رهبر کنونی جمهوری اسلامی نیز همینگونه باشد! آیت ا لله مشکینی، که به گفته خودش در برپایی تظاهرات دست داشته، نگران از اینکه آنچه علیه آیت ا لله منتظری سازمان دادند، فردا علیه خود او سازمان بدهند و در پاسخ به اعتراض مراجع مذهبی نسبت به تظاهرات نفرت انگیز قم، درباره این تظاهرات گفت: «متأسفانه آقایان در دنبال اش (دنبال تظاهرات فرمایشی و سازمان داده شده) کاری انجام داده اند که به آن حرکت ضرر زد. خرابکاری کردن مطابق هیچ قانونی نبود، من نفهمیدم تو این مملکت، تو این شهر، نظام مملکت، امنیت مملکت، دست کیست؟ چرا باید اینجوری بکنید؟ ما ناراحت بودیم از این حرکت ها، ما راضی نبودیم، به همه تلفن کردیم، کسی توجه نکرد، من نفهمیدم امنیت شهر دست کیست؟...»

این سئوال را آیت ا لله مشکینی باید از رئیس قوه قضائیه می پرسید که خود در سازمان دادن حوادث نقش مستقیم داشته، از محسن رفیق دوست باید می پرسید، که حقوق ماهانه به دست های اوپاش پرداخت می کند، از رهبر جمهوری اسلامی باید می پرسید، که ادامه حمله به خانه آیت ا لله منتظری را از طریق همان قوه قضائیه که خود مبتکر و مجری توطئه بوده، خواهان شده است!! چرا از مردم می پرسد؟

«... هشت سال امام فرمود: صلح بین اسلام و کفر معنی ندارد». هشت سال امام صدا زد: جنگ جنگ تا پیروزی، جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم. هشت سال امام فریاد زد: صدام باید برود. هشت سال امام اینجوری شعار داد، اما بعد دایر شد بین اینکه اسلام بماند یا شعار امام و باصطلاح پرستی امام بماند. شجاعت از این بالاتر؟ آزمایش از این بالاتر؟ امتحان خوانی از این بالاتر؟ امام می دانست این چند ماهی که به آخر عمرشان باقی مانده، زیر بار این قطعنامه نرود و تا آن آخرین نفسش، شعار خودش را هم بدهد، اما بعدش بزرگترین گرفتاری را برای ما بگذارد و برود، بزرگترین بدبختی را برای ما بگذارد و برود. اولاً جنگ به نقطه حساسی رسیده بود که دیگر کاربردی نداشتیم ما. مضافاً بر اینکه این چند ماه را هم ادامه می داد امام، حالا اگر مسئولین ما می خواستند صلح بکنند، خود ماها چشمشون رو در می آوردیم بیرون که: تا امام زنده بود شما جرات نکردید، حالا که امام سر به تیره تراب گذاشته، شما شروع کردید سازشکاری را و مضافاً بر اینکه این دفعه، ما اگر بعد از امام زیر بار این قطعنامه می رفتیم برای همیشه دلیل بودیم، خوار بودیم! رسید به جایی که از غیب، حالا شما بگو از پس پرده ای، با امام این معامله را کردند که یا پرستی تو را حفظ کن و هنوز آن شعارها را این چند ماه آخر عمرت بده، یا بیا و اسلام و جمهوری اسلامی را حفظ کن! امام در یک نیمه شب، قلم به دست گرفت و آن جملات عجیب را نوشت و فرمود که: در این هشت سال هر چه شعار دادم همه را پس می گیرم، اگر آبرویی داشتم با خدا معامله اش کردم و این قطعنامه را پذیرفتند. بسخت بود برام، تلخ بود برام، اما کاسه زهری بود سر کشیدم...

آقا سید احمد، وقتی ما برای تسلیت رفته بودیم به حسینیه جماران، همینطور که نشسته بود، با چشمانی پر از اشک گفت: «... قسم می خورم که امام بعد از قطعنامه، به هیچ وجه خنده اش را ما ندیدیم. آرزوی لبخندش به دل ما ماند... یکبار صبح خدمتکار اتاق امام آمد گفت: حاج احمد آقا! آقا دارد گریه می کند. من بلند شدم رفتم داخل اتاق، دیدم آقا دارد گریه می کند. آقا پشت به در، رو به دیوار نشسته، شانه هایش تکان می خورد. رفتم "علی" پسر کوچکم را آوردم که آقا خیلی به او علاقه داشت. علی رفت و دستمال را از جلو صورت آقا برداشت و اشکهایش را پاک کرد و پرسید: آقا بزرگ چرا گریه می کنی؟ آقا گفت: قلبم درد می کند علی جون، ناراحتم، درد می کشم که دارم گریه می کنم. رفتم حاج خانم را آوردم، امام به من گفت: احمد! این کارها چه می کنی؟ دلم درد می کند، می خواهم گریه کنم! اینکه راه علاجی هم جز اشک نداره. تو یا مادرت را می آوری و یا علی را، دیگه بعد از اینها چه کسی را می خواهی بیاوری؟ برو سراغ کارت، رهایم کن به حال خودم. تا گریه نکنم قلبم آرام نمی گیرد...»

پس از عزل آیت الله منتظری

از قول احمد خمینی، در نطق عبدا لله نوری وزیر کشور، به نقل از شلمچه:

«... یک روز بعد از اینکه حکم استعفای آقای منتظری را امام امضاء کرد، گفت وارد اتاق شدم، دیدم نامه آقای منتظری در دستش هست، از زیر عینک قطرات اشک، آمده روی محاسنش دارد گریه می کند. گفت: احمد! بخدا دیگر کمرم شکست، بخدا دیگر اصلا دلم نمی خواهد زنده بمانم. دعا کن، خدا دیگر مرگ بابایت را برساند، یک عمر فریاد زدم "ولایت فقیه" حالا خودم با دست خودم، باید قسمت اعظم این "ولایت فقیه" را ذبح کنم، کمرم شکست...»